

جلسه 01

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة
علی اعدائهم اجمعین.

اعیاد پیش رو، میلاد مبارک حضرت ختمی مرتب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و
سلم و امام ششم امام بحق نائب جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما را خدمت
حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمهی معصومه علیها السلام و همهی شیعیان
و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض میکنیم و امیدواریم که همهی ما جزء
شیعیان و موالیان راستین آن بزرگواران و جزء کسانی باشیم که در راه اقامهی اهداف
مبارک آن بزرگواران انشاءالله کوشا باشیم و در این راه از آنچه در توان داریم دریغ
نکنیم.

خدای متعال را شاکر هستیم که باز توفیق عنایت فرمود که به تعلّم فقه و مقدمات فقه
موفق باشیم در سال تحصیلی جدید و امیدواریم که خدای متعال به همهی ما توفیق
بهربرداری از این نعمت عظمی عنایت بفرماید!

بیان حدیثی درباره شرط موفقیت در تعلیم و تعلم

من در ابتدای سخن قبل از ورود در بحث این روایت مبارکهای که در کافی شریف نقل
شده و مشهور هم هست این را عرض میکنم که هم برای خودم و هم برای شما عزیزان
چراغ راهی است که اگر بخواهیم این فعالیتها و تعلیم و تعلمهایی که داریم انشاءالله
نتیجهبخش باشد دارای چه شرطی است. «حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ مَنْ تَعَلَّمَ أَلْعِلَّمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ
لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ».

خب از این روایت مبارکه استفاده میشود که تعلیم و تعلم در صورتی که برای خدا باشد، قصد، قصدِ قربت باشد چون گاهی انسان دنبال علم میرود چون علم را دوست دارد، این البته یک فضیلت است اما این آئی

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام طله) موضوع: استصحاب تاریخ:

1402/07/08 جلسه: 01

2

نیست که این روایت میفرماید. انسان یک چیزی را دوست دارد بهخاطر دوست داشتن دنبال او میرود یا بهخاطر منافعی که از او در دنیا برایش پیدا میشود، خب صاحب مقام میشود، صاحب شخصیت میشود، مورد احترام مردم واقع میشود، القاب و صفات ویژه‌ای به او اطلاق میشود، دانشمند میگویند، دکتر میگویند، حجة الاسلام و المسلمین میگویند، آیتالله میگویند، آیتالله العظمی، دلش به اینها خوش است و برای خاطر اینها دنبال تحصیل علم و تعلیم و تعلم میرود. اینها همه خسارت است بهخاطر اینکه این یک امور گذرای خیلی بیارزشی است، آن که مهم است این هست که انسان در ملکوت سماوات و پیش خدای متعال مقرب بشود و این راهش این است که انسان همینطور که در این روایت به ما تعلیم داده شده است برای خدا باشد. وقتی برای خدا بود آثار مهمی هم بر آن بار میشود. یکی که انسان دیگر تابع حق است، اگر یک مطلبی به ذهنش آمد استدلال کرد بعد فهمید اشتباه است اگر برای خدا تعلیم و تعلم بود فوراً عدول میکند حرف حق را میپذیرد. آن جهات نفسانی که من این حرف را زدم باید پای آن بایستم ندارد دیگر، چون خدا که این را دوست ندارد، تو هم برای خدا داری، بنابراین برای خداست. وقتی برای خدا بود بهخصوص برای ما طلاب و حوزویان خب گاهی بحسب کتاب و سنت و منابعی که در دست داریم به یک نتیجه‌های میرسیم، به یک فتوایی میرسیم، به یک نظریهای میرسیم، اما این نظریه ممکن است پیش مردم، پیش عدهای مورد قبول نباشد ولی دلیل تام دارد؛ خب اگر برای خداست اینجا توجه به مردم نباید کرد، توجه به دیگران نباید کرد، توجه به آن باید کرد که حجت بر آن قائم است مورد رضای خدای متعال است. و باز اگر برای خدا بود توانی و تساهل و کمکاری و خوب کار نکردن و خوب فکر نکردن و آنچه لوازم یک تعلیم و تعلم کارآمد هست قهراً وقتی برای خدا بود انسان دنبال این میرود که آن لوازم کارآمدی را ملاحظه کند، مراعات کند، اهتمام به آنها بورزد. بنابراین امیدوارم که همگی ما انشاءالله اینطور باشیم در این راه باشیم. مرحوم آیتالله آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوانالله علیه که چند سالی ما هم توفیق داشتیم خدمت ایشان مشرف بودیم هم اصولاً و هم فقها این برای خدا بودن از ایشان میبارید، برای خدا؛ آن ذهن فعالی که ایشان داشتند و مطالب فراوانی به ذهن شریفشان میآمد، اشکالات و نقض و ابرامهای زیادی

گاهی راجع به کلمات بزرگان داشتند اما پیوسته در اثناء کلام میفرمودند که ما مقصدمان ابالهی حق است نمیخواهیم به کسی اشکال کنیم. گاهی از پدر بزرگوارشان مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس معظم حوزه رضوانالله علیه مطلب نقل میکردند بعد میفرمودند ایشان ولو حق پدری و استادی بر گردن من دارد اما چون «الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» فلذاست که مناقشه میکنیم اشکال میکنیم. و اگر کسی مناقشه میکرد، اشکال میکرد اگر میدید وارد است فوراً میپذیرفت، این جهت در ایشان خیلی مبان بود کما اینکه در آیتالله زنجانی حفظهالله هم یک مدتی که ما سه چهار نفر بودیم خدمت ایشان خیلی سابق الایام قبل از انقلاب، خیلی باانصاف، تا کسی اشکالی میکرد که به نظر ایشان وارد بود دیگر درصدد توجیه و کذا و اینها برنمیآمد، خب این برای این بود که برای خداست، وقتی برای خدا باشد اینجوری خواهد بود دیگر.

سنتهای کارآمد حوزه که باعث برکت و منشا آثار شده است

خدای متعال به همهی ما این توفیق را عنایت بفرماید انشاءالله و عرض من این است که فضیلتی معظمی که در این راه قدم برمیدارند آن سنتهای کارآمد سلف را که در حوزههای علمیه وجود داشته و منشأ آثار فراوان بوده و یکی از امتیازات این مرکز علمی با مراکز علمی دیگر این بوده که فرآوردههای محقق کارآمد فراوانی تحویل میداده است. علت آن این بوده که یک چند امر را در حوزههای علمیه حتماً به آن اهتمام ورزیده میشد،

سنت پیش مطالعه و تفکر در مساله پیش از حضور در درس

یکی مسأله پیشمطالعه و فکر پیشین است، حتماً مطالعه پیشین داشتن و فکر کردن. این فکر که خود انسان روی مسأله فکر کند قبل از اینکه به کلمات دیگران، مطالب دیگران، اصل مطلب را وقتی از کلمات بهدست آورد موضوع بحث برایش روشن شد خودش با داشتههای ذهنی خودش مسأله را محاسبه کند بعد سراغ کلمات برود. این خیلی در شکوفایی استعداد اجتهادی مؤثر است.

سنت تقریر

بعد نوشتن تقریر هست، تقریر واقعی که ممّد است و مکمل درس هست این است که بعد از تلقی مطلب در کلاس بحث انسان مرور کند در ذهنش به آن مطالب بعد آنها را بنگارد. اینکه حالا رسم شده است در خود محافل بحثی نوشته میشود این برای بعضی ممکن است لازم باشد ولی این تقریر نیست این امالی است. تقریر که گاهی ممکن است بیانی که مقرر مینویسند از نظر تقدیم و تأخیر مقدمات و نحوه بیان تفاوت داشته باشد با آنچه که استاد القاء کرده. مرحوم شیخ استاد ما میفرمودند که درس آیتالله خوئی رضوانالله علیه اصلاً در نجف، آن زمان البته، عار بود کسی سر درس چیزی بنویسد. یک آقای بود که میخواست بنویسد میرفت زیر منبر آقای خوئی مینشست چون پرده افتاده بود، منبر که بلند بود پرده افتاده بود کسی نمیدید او را، میرفت زیر منبر مینشست و مینوشت. ولی رسم بر این بوده که بعد از بحث دو مرتبه مطلب را مرور میکردند در ذهن و آن را به قلم میآوردند. و این مسأله تقریر بسیار مؤثر است، چون در آن هنگام انسان به زوایای مسأله خوب توجه میکند و کاستیهایی اگر وجود دارد به ذهنش میآید. اگر مقدماتی که استاد آنها را مثلاً گفته است ممکن است مستدرک باشد به آنها احتیاجی نباشد یا استنتاجی که از آن مقدمات شده ممکن است آن استنتاج تمام نباشد و آن موقعی که آدم دو مرتبه محاسبه میکند و به قلم میآورد خیلی از این مطالب به ذهنش جرقه میزند و وارد میشود فلذاست که این تقریر خیلی مهم است. مرحوم آیتالله نائینی رضوانالله علیه از ایشان سؤال شده که چه کسانی بر آنها واجب است که بیایند برای تحصیل در حوزههای علمیه؟ چون مشهور شده بوده از مرحوم میرزای شیرازی که ایشان فرموده بودند واجب تعیینی است، خب خیلیها کارهای کسبشان را هم ترک بودند آمده بودند حوزه، جوانها غیرجوانها، این برای خیلی مشکل شده بوده که واجب تعیینی است باید برویم حوزه، کسبها را رها کرده بودند. بعد از آقای نائینی استفتاء کردند، آقای نائینی فرمودند سیدنا الاستاد یعنی میرزای شیرازی مقصودشان این نبوده که هرکسی بر او لازم است، مقصود ایشان و آنچه که خود ایشان هم قائل هست اینکه کسی که از عشر ثانی عمرش نگذشته باشد یعنی وارد سی سال نشده باشد و صلاحیت رفتن درس خارج داشته باشد و

بتواند تقریر بحث را بنویسد، بر او واجب تعیینی است. یعنی یک شاخصی است که ایشان بیان فرموده است که این قدرت هم اگر داشته باشد این معلوم است که یک اماره است بر اینکه این قابل ترقی است که بتواند تقریر را بنویسد. بر او لازم است اما کسانی که در این حد نیستند ایشان فرموده است که نه بر آنها واجب نیست، واجب تعیینی یعنی نیست که بیایند.

سنت مباحثه

و مسأله‌ی بعد مباحثه‌ی با بعض زملاء همدیف انسان که اگر بالاتر باشند قویتر باشند خوب بهتر است که آن مباحث را مورد مباحثه هم قرار بدهند، افکار خودشان را منتقل کنند به یکدیگر، بحث کنند، این روشی که سلف ما رضوانالله علیهم خودشان انجام میدادند و به آن سفارش میکردند و توصیه میفرمودند بسیار روش کارآمدی است، انشاءالله امیدواریم که این روش را عزیزان اتخاذ بفرمایند و انشاءالله آن چیزی که الان مشاهده میشود در حوزه‌های علمیه که یک مقداری حس میشود که بالاخره قوای علمی و آن افراد شاخص که یشار علیهم بالبنان مقداری کاهش پیدا کرده کم شده که حالا عوامل متعدد دارد انشاءالله که یکپاش همین عدم توجه به این سنن کارآمد است و امور دیگر. انشاءالله این نقیصه هم از حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه انشاءالله برطرف بشود و انشاءالله مورد رضایت‌مندی حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا فداه قرار بگیرد.

ورود به بحث درس استصحاب تنبیه سوم: استصحاب کلی و جزئی

خب بحثی که داریم در اصولی رسیدیم به تنبیه سوم که تنبیه سوم راجع به استصحاب کلی است. خب مستصحبی که ما یقین داریم به او که در زمان سابق وجود داشته و بعد در زمان بعد شک در بقاء آن داریم؛ تارة یک امر جزئی است و آخری یک امر کلی است. خب بحسب ظاهر امر بدوا در ذهن انسان می‌آید که تفاوتی بین این دو نیست «لا تنقض الیقین بالشک» عام است، مطلق است، شامل هر دو مورد میشود «لا تنقض الیقین» چه یقینی که تعلق گرفته است به یک امر جزئی خارجی و چه آنکه تعلق گرفته باشد به یک

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:

1402/07/08 جلسه: 01

امر کلی «لا تنقض اليقين بالشك.» اما چون استصحاب کلی دارای چالشهای فراوان است بحسب اقسامی که دارد از این جهت بزرگان اصول مانند شیخ اعظم و محقق خراسانی قدس سرهما و بقیه اعلام این را به عنوان یک تنبیه در بحث استصحاب مطرح فرمودند. در سال قبل خب وارد این بحث شدیم بعضی از مقدمات بحث را بیان کردیم، دیگر آنها را لازم نیست همی آنها را تکرار کنیم، منتها دوتا مطلب قابل توجه هست که چون مقدمه برای ورود در اباحات و استدلالات هست آن را تکرار کنیم با مع بعض اضافات و فوایدی که شاید آنموقع عرض نکردیم.

مطلب اول: اقسام کلی

مطلب اول این است که مرحوم شیخ اعظم و محقق خراسانی و معروف عند الاعلام فرمودند کلی دارای سه قسم است، یعنی کلیای که شک در بقاء آن میشود دارای سه قسم است.

قسم اول 1

قسم اول این است که ما یقین به وجود کلی در ضمن یک فرد معین مشخص پیدا کردیم و میدانیم هیچ عامل دیگری برای وجود او غیر از همان فرد مشخص و معین وجود ندارد. بعد شک میکنیم که آیا آن فرد الان باقی است یا باقی نیست، حالا یا بهخاطر شک در رافع یا بهخاطر شک در مقتضی که آن چه مقدار اقتضاء بقاء داشته. مثل اینکه مثال میزنند آقایان مثل اینکه میدانیم انسان در این دار وجود دارد، انسان کلی، انسان، بهخاطر اینکه میدانیم زید در این خانه وجود دارد لاغیر، غیر زید هم وجود ندارد. حالا شک میکنیم که زید از این خانه بیرون رفت یا نرفت و در اثر این قهرا شک میکنیم آن انسان کلیای که در ضمن این زید وجود داشت در دار باقی است یا باقی نیست؟ این را فرمودند قسم اول.

1 - «(القسم الأول) - ما إذا علمنا بتحقيق الكلي في ضمن فرد معين، ثم شكنا في بقاء هذا الفرد و ارتفاعه، فلا محالة نشك في بقاء الكلي و ارتفاعه أيضا، فإذا كان الأثر للکلي، فيجری الاستصحاب فيه، مثاله المعروف ما إذا علمنا بوجود زيد في الدار فنعلم بوجود الإنسان فيها ثم شكنا في خروج زيد عنها فنشك في بقاء الإنسان فيها، فلا إشكال في جریان الاستصحاب في بقاءه إذا كان له أثر». مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله سید ابوالقاسم خویی)، مقرر: محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، مکتبه الداوری، چاپ پنجم، 1417ق، ج 2، ص 103

قسم دوم 2

قسم ثانی این است که آن فردی که باعث یقین ما شده به اینکه کلی وجود داشته است در سابق یک فردی است که مردد است آن فرد بین قصیر و طویل. در همین مثال یقین کردیم که در این دار حیوان وجود دارد اما نمیدانیم منشأ تحقق حیوان در این دار حیوانی است که سالیان متمادی میتواند زندگی کند یا حیوانی است که عمر او بیش از مثلاً یک ماه، شش ماه، یک سال بیشتر نیست. حالا بعد از گذشتن آن مدتی که آن قصیر میتواند زندگی کند شک میکنیم که آیا حیوان در این دار هست یا نه، اگر آن کلی حیوان در ضمن قصیر بوده است خب حتماً زائل شده دیگر نیست، اگر در ضمن آن طویل بوده که قابلیت عمر فراوان داشته پس وجود دارد. بنابراین منشأ شک این است که آن «ما یتحقق به وجود الکلی فی الخارج» آن امرش دائر بین قصیر و طویل است. مثل اینکه حالا این مثال فرضی بود در مثال شرعیاش هم فرض کنید کسی بللی از او متتحنی بللی از او خارج شده، مردد است بین بول و منی. خب اینجا میداند حدث برای او تحقق، کلی حدث تحقق؛ این کلی حدث که تحقق اگر در ضمن بول باشد خب با وضو مرتفع میشود، اگر در ضمن منی باشد با وضو مرتفع نمیشود، حالا وقتی وضو گرفت شک میکند که آیا آن برطرف شده یا نه؟ خب میگوید حدث که میدانم بوده آن حدث نمیدانم برطرف شد یا نه، ممکن است آن حدث جنابتی بوده با وضو برطرف نمیشود. اگر برود غسل کند غسل جنابت بهجا بیاورد باز شک دارد که آن حدث از بین رفت یا نه، چون اگر حدث اصغر باشد با غسل جنابت از بین نمیرود. بنابراین چون تردد دارد آن شیئی که به او یتحقق الکلی بنابراین موجب شک میشود که آن فرد بود یا این فرد بود، این هم قسم ثانی است.

2 - «(القسم الثانی)- ما إذا علمنا بوجود الکلی فی ضمن فرد مردد بین متیقن الارتفاع و متیقن البقاء، كما إذا علمنا بوجود إنسان فی الدار مع الشک فی کونه زیداً أو عمراً، مع العلم بأنه لو کان زیداً لخرج یقیناً و لو کان عمراً فقد بقى یقیناً، و مثاله فی الحکم الشرعی ما إذا رأینا رطوبة مشتبهة بین البول و المنی فتوضأنا، فنعلم أنه لو کان الحدث الموجود هو الأصغر فقد ارتفع، و لو کان هو الأكبر فقد بقى، و کذا لو اغتسلنا فی المثال فنعلم أنه لو کان الحدث هو الأكبر فقد ارتفع، و إن کان هو الأصغر فقد بقى، لعدم ارتفاعه بالغسل، فنجرى الاستصحاب فی الحدث الجامع بین الأكبر و الأصغر و نحکم بترتب أثره، کحرمة مس کتابة القرآن و عدم جواز الدخول فی الصلاة. و هذا هو القسم الثانی الذی ذکره الشیخ (ره) و تبعه جماعة ممن تأخر عنه». مصباح الاصول (تقریرات درس خارج

اصول آیت الله سید ابوالقاسم خویی)، مقرر: محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم،
مکتبه الداوری، چاپ پنجم، 103، ص2ق، ج1417

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/07/08 جلسه: 01

8

در قسم ثانی اینجور است عبارت شیخ اعظم و محقق خراسانی قدس سرهما و حتی آقای
نائینی، دیگران، آقای آقاضیا اینها عباراتشان این جوری است که امر آن فردی که مردد
است امرش دائر است بین مقطوع الزوال و مقطوع البقاء است. امر این دوتا بین
مقطوع الزوال و مقطوع البقاء است. مثل آن مثال مثلا که میدانیم حیوان در این دار
هست اگر آن حیوان مثلا بقر بوده خب بعد از گذشتن شش ماه میدانیم بقر چند سال
میتواند عمر بکند پس مقطوع البقاء است، اگر پشه بوده بق بوده به قول آقایان میگویند
بیشتر از شش ماه بیشتر نمیتواند حیات داشته باشد بعد از شش ماه مقطوع الزوال
است. پس حیوان چون ما نمیدانیم در ضمن آن مقطوع البقاء تحقق پیدا کرده بوده یا در
ضمن این مقطوع الزوال تحقق پیدا کرده بوده است در گذشته، الان این منشأ شک ما
میشود که بالاخره حالا این حیوان باقی است یا باقی نیست؟ این بزرگان اینجوری
فرمودند. مرحوم محقق خوئی قدس سره اینجا تعلیقی مناسبی دارند ایشان میفرمایند که
ظاهرا اینکه گفتند مقطوع البقاء و مقطوع الزوال از باب مثال است و الا اگر شما امر
دائر بشود در همینجا بین مقطوع الزوال و محتمل البقاء خب باز هم شک میکنید که آن
کلی وجود دارد یا وجود ندارد. یعنی میدانند در این دار حیوان بوده است حالا اگر که این
حیوان «ما به يتحقق وجوده» بق بوده است این مسلما زائل شده و دیگر حیوان در دار
نیست. اما اگر یک حیوانی باشد که احتمال بقاء آن را میدهیم، خب باز هم شک میکنیم آن
کلی باقی هست یا باقی نیست دیگر، لعل، پس لازم نیست حتما مقطوع البقاء باشد،
یعنی حیوانی باشد که قطع داریم او میتواند باقی باشد. اگر احتمال میدهیم حیوانی هم
باشد که محتمل است باقی باشد. مثلا یک حشرهای است که احتمال این دارد که یک سال
بتواند حالا بعد از شش ماه، احتمال فقط میدهیم هنوز علم هم نداریم چهجور بوده احتمال
میدهیم. و لذا است که یا باید این را دو قسم بکنیم و بگوییم اقسام بیشتر از سهتا است

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/07/08 جلسه: 01

9

یا اینکه بگوییم که آقایان باید اینجوری بفرمایند تردد آن فرد و مصداق بین مقطوع البقاء
أو محتمل البقاء و مقطوع الزوال است.3

س: این مقطوع را برای چی فرمودید؟ در همان قسم ثانی محتمل البقاء، محتمل الزوال
را هم شامل میشود

ج: هردو را میگوییم شامل یعنی ...

س: نه نه، آقای خوبی یکی از مقطوع ها را تبدیل به محتمل کرده است و اگر هر دو
طرف را تبدیل به محتمل کند باز هم شامل میشود. یعنی یقین داریم که حیوان یک فردش
محتمل البقاء است و یک فردش محتمل الزوال

ج: نه چون فرض این است منشأ شک، بله منشأ شک ما در این موارد خب ما یقین
داشتیم حیوان در ضمن اینها محقق شده است دیگر، حالا احتمال میدهیم، حالا یک مطلبی
است که حالا بعد عرض میکنیم که راجع به قسم اول ممکن است فرمایش شما هم به
آنجا مرتبط بشود. ما یقین داشتیم قبلا اینجوری است حالا چرا شک میکنیم؟ چون منشأ
شک ما در بعد چیه؟ این است که خب یکپاش که حتما باقی است اگر این در ضمن این
بوده خب باقی است، اگر در ضمن آن دیگری باشد که زائل شده است. یکی زائل شد در
اثر اینکه آن زائل شد شک برای ما پیدا میشود. آنکه زائل شد اما زوال آن باعث یقین ما
به زوال کلی نمیشود چرا؟ چون میدانیم آن دیگری اگر باشد مقطوع البقاء است یا
محتمل البقاء است. این یکپاش باید از بین برود حتما و الا اگر در هردو احتمال بقاء بدهیم
آن برمیگردد به قسم اول که حالا بعد خواهیم گفت.

س: آن مثال (شرعی) حدث اصغر و حدث اکبر که (برای کلی قسم دوم) زدید الان
مقطوع البقاء و مقطوع الزوال آیا در آنها هست یا نه. چطور در این مثال حاصل میشود؟
نه مقطوع البقاء و نه محتمل البقاء را شامل نمیشود

3 - «الظاهر أن تخصيص هذا القسم- بأن يكون الفرد مرددا بين متيقن الارتفاع و متيقن
البقاء- إنما هو لمجرد التمثيل، و إلا فيكفي في جريان الاستصحاب مجرد احتمال البقاء،
فلو كان الفرد مرددا بين متيقن الارتفاع و محتمل البقاء لكان الاستصحاب جاريا في
الكلي، و يكون أيضا من القسم الثاني». مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت
الله سید ابوالقاسم خویی)، مقرر: محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، مکتبه

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/07/08 جلسه: 01

10

ج: نه دیگر، چرا اینجا هم همینجور است دیگر. اگر مثلاً وضو گرفت اگر آن حدث در ضمن نواقض وضو پیدا شده بوده پس مقطوع الزوال است، اگر غسل کرد اگر آن حدث در ضمن جنابت بوده پس مقطوع البقاء است و اگر این نبوده خب پس بنابراین حتماً باقی است.

قسم سوم 4

قسم ثالث که علمین و بزرگان فرمودند این است که آنکه منشأ یقین ما شده است بوجود کلی آن قطعاً از بین رفته ولیکن احتمال میدهیم که شاید با وجود آنکه منشأ یقین ما شده بود با او یک فرد آخری که ما از او اطلاع نداریم وجود داشته و یا اینکه در حین زوال او آن فرد آخر وجود یافته، از این جهت احتمال میدهیم کلی همینطور باقی باشد. مثلاً یقین پیدا کردیم که در این دار انسان وجود دارد چون دیدیم زید وارد این خانه شد بهخاطر این یقین کردیم. بعد دیدیم زید از خانه خارج شد قطعاً ولی شک داریم الان انسان در این خانه هست یا نیست، چرا؟ چون احتمال میدهیم که آنموقعی که زید وارد شد و ما دیدیم و آن منشأ علم ما شد، قبل از او یا همراه او یک کسی دیگر هم که ما نفهمیدیم وارد شده بوده. یا نه احتمال میدهیم که نه کسی نبوده کسی هم آنموقع وارد نشده ولی حین اینکه این خارج میشده از این در شاید از آن در دیگر یک کس دیگر وارد شده. این باعث میشود که ما شک کنیم که آیا وجود دارد آن کلی، الان بقاء دارد یا بقاء ندارد. این سه قسمی است که شیخ اعظم بیان فرموده، آقای آخوند بیان فرموده، آقای نائینی، آقای آقازیا اینها بیان فرمودند.

4 - «(القسم الثالث)- ما إذا علمنا بوجود الكلي في ضمن فرد معين و علمنا بارتفاع هذا الفرد لكن احتملنا وجود فرد آخر مقارن مع وجود الفرد الأول أو مقارن مع ارتفاعه، كما إذا علمنا بوجود زيد في الدار و علمنا بخروجه عنها، لكن احتملنا بقاء الإنسان في الدار لاحتمال دخول عمرو فيها. و لو مقارنا مع خروجه عنها». مصباح الاصول (تقريرات درس خارج اصول آيت الله سيد ابوالقاسم خويي)، مقرر: محمد سرور واعظ حسيني بهسودي، قم، مكتبة الداوری، چاپ پنجم، 1417ق، ج 2، ص103-104

قسم چهارمی که محقق خویی اضافه کرده است 5

محقق خوئی قدس سره اضاف قسمی را و آن این است که ایشان فرموده است گاهی منشأ شک ما عبارت است از احتمال اینکه این متیقن ما همانی باشد که یقین کردیم از بین رفته است، حالا این توضیحش در یک مثال واضح میشود. مثلاً ببینید کسی جنابت پیدا کرد؛ خرج منه المنی، رفت از این جنابت غسل کرد بعد از غسل در لباس خودش منی دید، این تا این منی را در لباس خودش میبیند یک علمی برایش پیدا میشود و آن این است که این منی موجب جنابت من شده، حالا این جنابت اگر همان جنابتی باشد که من از آن غسل کردم پس جنابت مرتفع شده، اما اگر این جنابت غیر آن باشد پس آن جنابت باقی است. خب در اینجا علم به وجود جنابت در سابق در اثر رؤیت این منی دیده میشود که در سابق پس یک جنابتی برای من وجود داشته، منتها این جنابت امرش دائر است بین اینکه یک جنابت جدید است که اگر یک جنابت جدید باشد من از این غسل نکردم پس باقی است، ولی اگر همان جنابت سابق باشد که من از آن غسل کردم پس زائل شده، دیگر جنابتی وجود ندارد. قهراً شک میکند در بقاء جنابت و عدم آن. این هم قسم رابعی است که خب داخل آن اقسام ثلاثی متقدمه نمیشود. خب حالا چون دیگر ساعت ده اینجا درس است ظاهراً بله؟ انشاء الله تتمهی کلام برای جلسهی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین

5 - «(القسم الرابع) - ما إذا علمنا بوجود فرد معين و علمنا بارتفاع هذا الفرد، و لكن علمنا بوجود فرد معنون بعنوان يحتمل انطباقه على الفرد الذي علمنا ارتفاعه، و يحتمل انطباقه على فرد آخر، فلو كان العنوان المذكور منطبقاً على الفرد المرتفع، فقد ارتفع الكل، و إن كان منطبقاً على غيره فالكل باق . و امتياز هذا القسم عن القسم الأول ظاهر. و امتيازُه عن القسم الثاني أنه في القسم الثاني يكون الفرد مردداً بين متيقن الارتفاع و متيقن البقاء أو محتمله على ما ذكرنا، بخلاف القسم الرابع، فانه ليس فيه الفرد مردداً بين فردين، بل الفرد معين، غاية الأمر أنه يحتمل انطباق عنوان آخر عليه. و امتيازُه - عن القسم الثالث بعد اشتراكهما في احتمال تقارن فرد آخر مع هذا الفرد المعين الذي علمنا ارتفاعه - أنه ليس في القسم الثالث علمان، بل علم واحد متعلق بوجود فرد معين، غاية

الأمر نحتمل تقارن فرد آخر مع حدوثه أو مع ارتفاعه، بخلاف القسم الرابع، فإن المفروض فيه علمان: علم بوجود فرد معين، و علم بوجود ما يحتمل انطباقه على هذا الفرد و على غيره: مثاله ما إذا علمنا بوجود زيد في الدار و علمنا بوجود متكلم فيها، ثم علمنا بخروج زيد عنها، و لكن احتملنا بقاء الإنسان فيها لاحتمال أن يكون عنوان المتكلم منطبقاً على فرد آخر: مثاله في الأحكام الشرعية ما إذا علمنا بالجناية ليلة الخميس مثلاً، و اغتسلنا منها، ثم رأينا المنى في ثوبنا يوم الجمعة مثلاً، فنعلم بكوننا جنباً حين خروج هذا المنى، و لكن نحتمل أن يكون هذا المنى من الجناية التي اغتسلنا منها، و أن يكون من غيرها، هذه هي أقسام استصحاب الكلّي». مصباح الاصول (تقريرات درس خارج اصول آيت الله سيد ابوالقاسم خويي)، مقرر: محمد سرور واعظ حسيني بهسودي، قم، مكتبة الداوري، چاپ پنجم، 1417ق، ج 2، ص104

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام طله) موضوع: استصحاب تاريخ:
1402/07/08 جلسه: 01

12

س: ببخشيد قسم آن ??? منى كه فرموديد شبيهى حكميه است يا موضوعيه؟

ج: موضوعيه.

س: بعد آن عشر ثانى كه فرموديد براى اصل طلبگى بود يا حضور در درس خارج؟

ج: نه براى كسى كه واجب است براى او ادامه بدهد و ... س: واجب ادامه يعنى مثلاً ما سى و چهار سالمان است براى خارج ??? منظورش نه من براى شخص خودم، ميخواهم فهم كنم، يعنى اگر كسى بالای سى سال است ادامه دادن خارج برايش واجب نيست اين بود نتيجهاش درست است؟ نتيجهي فرمايش ايشان ... ج: نه گفتند كه چه جوانهايي لازم است و الا كسى كه حالا سى و چهار سالش است و حالا مقدمات را خوانده، درسها را خوانده ...

س: آهان پس اصل طلبگى بوده. هان متوجه شدم دست شما درد نكند. س: حاج آقا ببخشيد بحث استصحاب را كه داريد مطرح ميكنيد و كلا اصول عمليه يك سؤالي مطرح است كه ...

پایان